

فقه ملل بر اساس کتاب احکام المملی و النحل ابوبکر خلیل (م ۳۱۱)

۹۷-۱۱۲

چکیده: فقه ملل، بحثی دوجانبه و بین‌رشته‌ای در میان دو موضوع «فقه و ملل و نحل‌شناسی» است، امری که همیشه مورد توجه بوده و به‌ویژه در کتاب‌های فقهی به آن پرداخته شده است. در شکل بسیار ساده، موضوع این بحث، احکامی است که در ارتباط با معتقدین و متدینین به سایر ادیان، یا همان «ملل» از زوایای مختلف در فقه آمده است. برخی از این نمونه‌ها بسیار روشن و شناخته شده است؛ مانند احکام اهل ذمه که در ابواب مختلف فقه آمده است. برای نمونه، حکم ذبیحه اهل کتاب، نجس و یکی آنان، مالیاتی که به عنوان جزیه باید بپردازند، حکم بناهای دینی متعلق به آنها، مسأله نکاح، ارث، و بسیاری از مسائل دیگر که به نوعی، ذیل رابطه فقه و ملل جای می‌گیرند.

کلیدواژه: فقه، ملل و نحل، احکام فقهی، بین‌رشته‌ای

The Jurisprudence of the Nations, Based on the Book Aḥkām al-Milal wa al-Niḥal by Abu Bakr al-Khallāl (d. 311)

Rasul Jafarian

Abstract: The jurisprudence of nations is a bilateral and interdisciplinary discussion between the two topics of «jurisprudence and nations and ethnography», which has always been considered and especially addressed in jurisprudential books. In a very simple form, the subject of this discussion is the rulings that have come from different angles in jurisprudence in relation to the believers and religious people of other religions, or the «nations». Some of these examples are very clear and well known; like the rulings of the people of Dhimma which are mentioned in different chapters of jurisprudence. For example, the ruling on the slaughter of the People of the Book, their impurity and purity, the taxes they have to pay as jizyyah, the ruling on their religious buildings, the issue of marriage, inheritance, and many other issues that somehow fall under the relationship of jurisprudence and nations.

Keywords: jurisprudence, nations and sects, jurisprudential rules, interdisciplinary

فقه المِلل استناداً على كتاب أحكام المِلل والتَّحَل لأبو بكر الخلال
(م ٣١١)
رسول جعفریان

الخلاصة: فقه المِلل هو بحث مزدوج الاهتمام يبحث في آن واحد بين موضوعين هما (الفقه) و (علم المِلل والتَّحَل). وقد كان هذا الفقه دوماً مشاركاً لاهتمام الباحثين، وخاصة في كتبهم الفقهيّة التي تناولته بالبحث والدراسة.

وبعبارة في غاية الوضوح نقول: إنّ موضوع هذا البحث هو الأحكام ذات الصلة بالمعتقدين والمتدينين بسائر الأديان أو المِلل، والواردة في الفقه من زوايا مختلفة.

وبعض هذه النماذج في غاية الوضوح والشهرة، مثل أحكام أهل الذمّة الواردة في أبواب الفقه المختلفة. ومن أمثلتها حكم ذبيحة أهل الكتاب، ونجاستهم وطهارتهم، والضرائب التي يجب عليهم دفعها بعنوان الجزية، وحكم أبنيتهم الدينيّة، ومسألة النكاح والإرث، والكثير من المسائل الأخرى التي تندرج بشكلٍ أو بآخر تحت عنوان العلاقة بين الفقه والمِلل.

المفردات الأساسيّة: الفقه، المِلل والتَّحَل، الأحكام الفقهيّة، متعدد التخصصات.

فقہ ملل بحثی دو جانبه و بین رشته‌ای میان دو موضوع «فقہ و ملل و نحل شناسی» است؛ امری که همیشه مورد توجه بوده و به‌ویژه در کتاب‌های فقهی به آن پرداخته شده است. در شکل بسیار ساده، موضوع این بحث، احکامی است که در ارتباط با معتقدین و متدینین به سایر ادیان یا همان «ملل» از زوایای مختلف در فقه آمده است. برخی از این نمونه‌ها بسیار روشن و شناخته شده است، مانند احکام اهل ذمه که در ابواب مختلف فقه آمده است. برای نمونه حکم ذبیحه اهل کتاب، نجس و پاک‌ی آنان، مالیاتی که به عنوان جزیه باید پردازند، حکم بناهای دینی متعلق به آنها، مسئله نکاح، ارث و بسیاری از مسائل دیگر که به نوعی ذیل رابطه فقه و ملل جای می‌گیرند.

شروع داستان از آنجاست که اهل ادیان و مذاهب در یک دوره تاریخی از هم جدا شدند و بر اساس نگاهی که ارباب دین یا مذهب، به مباحث مختلف دینی داشتند، مرزهایی را برای تعیین ارتباط میان افراد مؤمن به دین و مذهب خود و «دیگران» تعیین کردند. شاید یکی از مهم‌ترین آنها مسئله ارتباط خانوادگی و پیوند زناشویی بود که غالب ادیان در گذر تاریخ، پیروان خود را از مخلوط شدن با ادیان دیگر پرهیز می‌دادند. این مرزها گاه سبب تشکیل «امت» شهرهای مذهبی و دینی» از پیروان یک دین یا یک نژاد. دین مانند ارامنه و یهود و مانند آنها شده است. یهودیان در این باره کارنامه شگفتی دارند و در داشتن عقاید سخت بسیار مشهورند. مسیحیان نیز روزگاری همان سخت‌گیری‌ها را داشته‌اند. هر چند امروز در این مسئله نگاه‌های تازه و متفاوتی دارند. البته مسیحیان اصولاً کمتر نگاه فقهی و دستوری دارند. طبعاً مسلمانان نیز بر اساس آنچه از منابع دینی خود دریافت کرده‌اند و نیز بر اساس آموزه‌های اعمال شده در دولت‌های مسلمان و نیز تحت تأثیر گسترش فتوحات، ترکیب و پیوستن سایر ملل و سیاست‌های دیگر، دستورالعمل‌های خاص خود را دارند. انعکاس این مسائل بیش از آنکه در کتاب‌های ملل و نحل باشد که آنجا هم هست، در آثار فقهی است.

فقہ ملل در کتاب‌های فقهی و در بسیاری از ابواب و هر مورد به تناسب حکم و موضوع آمده است. در بخش معاملات درباره انواع ارتباط‌ها و اینکه تا چه حد مجاز است، در بخش دیات، درباره مقدار دیه در صدماتی که اهل ذمه و مسلمانان بر یکدیگر وارد می‌کنند و در بسیاری از ابواب دیگر، این مسائل مورد بحث قرار گرفته است.

اما یک نویسنده حنبلی کتاب مستقلی در قرن سوم و اوایل قرن چهارم به‌طور ویژه در فقه ملل نوشت که اثر جالبی است و می‌تواند یک نگاه جامع به این مسئله را به ذهن متبادر کند. عجیب است که این رویه بعد از او چندان پیگیری نشد. هر چند کتاب‌هایی درباره اهل ذمه به‌طور مستقل نوشته شده است، اما آن آثار، نگاه و جامعیت این اثر را ندارد.

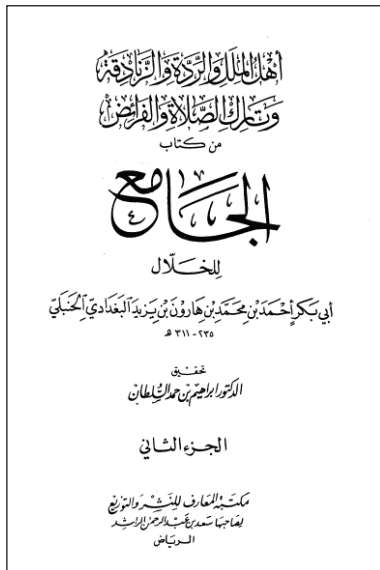
ابوبکر احمد بن محمد خلیل (م ۳۱۱) که نقش مهمی در شکل دهی به مذهب حنبلی دارد، بر اساس فتاوا و دیدگاه‌های احمد بن حنبل (م ۲۴۱) کتابی با عنوان الجامع لمسائل الامام احمد بن حنبل نوشته است. (تحقیق سیدکسروی، حسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۴) چاپ دیگر این کتاب با عنوان اهل الملل و الردة و الزندقة و تارک الصلاة و الفرائض من کتاب الجامع للخلیل (تحقیق ابراهیم بن حمد بن سلطان، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۱۶) با حواشی مفصل و در دو جلد منتشر شده و مقاله حاضر بر اساس همین چاپ است.

نگاهی به فهرست کتاب و عناوین آن می‌تواند ما را در داشتن یک نگاه کلی به بحث «فقه ملل» آشنا کند. ذیل هر عنوان، مسائلی که بحث شده، دامنه این ارتباط را نشان می‌دهد. برای مثال در کتاب الایمان، احکام اطفال مشرکان را آورده، چنان‌که از اسلام آوردن آنها و تبعاتی که دارد بحث شده است. در کتاب المناسک درباره ورود مشرکان و اهل کتاب به مکه بحث شده است. در کتاب الزکات نکاتی درباره مسئله زکات و ارتباط آن با مشرکان، مانند امکان پرداخت زکات به فقرا مشرک آمده است. در کتاب البیوع احکام خرید و فروش با مشرکان آمده و در کتاب النکاح احکام ازدواج با آنان درج شده است. بقیه ابواب نیز چنین است.

اکنون با کتاب مستقلی درباره فقه ملل روبرو هستیم. این ملل شامل یهود، نصارا، مجوس و صابئین می‌شود و به تناسب از زنادقه هم یاد شده است. در هر زمینه از موضوعات فقهی و نیز در ارتباط با هریک از ملل، آراء احمد بن حنبل که طی پرسش و پاسخ‌ها از وی بر جای مانده، ارائه شده و گاه آیه و حدیث و مستند او هم توسط خودش یا دیگران ارائه می‌شود.

غالب این مسائل در کتاب‌های فقهی - حدیثی به صورت پراکنده و در ابواب مختلف آمده است، اما آنچه در اینجا آمده، به دلیل توجه به زاویه «استفتاء» و سؤال و جواب، شامل گزارش‌های تاریخی هم می‌شود که در روشن کردن زمینه و بافت اجتماعی بحث اهمیت دارد. برای مثال بخشی از این مطالب درباره مجوسیان است و از دل آنها می‌توان به وضعیت ایرانیان مجوسی مقیم عراق آن وقت و احیاناً نقاط دیگر پی برد. طبیعی است که در این میان معلوماتی نیز درباره باورهای دینی این گروه‌ها وجود دارد. برای مثال درباره صابئین نکاتی آمده که بر اساس آن، آنها را به یهود مرتبط کرده است.

در اینجا دو نکته مهم است: نخست تعریفی که از ملل و تقسیمات آنها در این مباحث مورد نیاز است؛ مواردی مانند اینکه اهل کتاب کیست‌اند، آیا تنها شامل یهود و نصارا می‌شود یا مجوسیان را هم در بر می‌گیرد، کدام یک از فرقه‌های داخل اسلام، حکم کفار را دارند و بسیاری از مسائل دیگر. تکلیف فلاسفه و متکلمان از دید فقها چیست و آنان داخل کدام یک از احکام اهل ملل هستند؟ مشرک به چه گروهی اطلاق می‌شود؟ صابئین جزء چه دسته‌ای هستند و مسائلی از این دست. اینها بحث‌هایی است که اشاره‌ای به آنها در کتب فقهی و بیش از آن در کتب ملل و نحل آمده، اما از زاویه



بین رشته‌ای نیاز است تا به آنچه ذیل فقه ملل آمده توجه شود.

نکته دوم بحث‌های تاریخی درباره تطور احکام ملل به اقتضای مسائل سیاسی و بر اساس رویکرد خلفای مختلف است. برای مثال سیاست خلفا و دولت‌های مختلف درباره اهل ذمه چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد؟ مذاهب مختلف فقهی در این باره چه تمایزی با یکدیگر دارند و تفاوت سیاست‌ها چه تأثیری بر فقه ملل گذاشته است؟ به عبارت دیگر مسائل فقهی در این حوزه چه مقدار تابع سیاست و چقدر تابع آیات و روایات و تا چه میزان بر اساس اجتهاد رهبران مذاهب فقهی در میان مسلمانان است؟ یک نمونه درباره اختلاف دیه مسلمان و فرد ذمی است که بسیاری از فقیهان بزرگ، دیه مسلمان و ذمی را یکی می‌دانستند؛ چنان‌که نمونه آن فتاوا در همین کتاب نیز وجود دارد. نظر احمد حنبل این بود که:

در دیه یهودی و نصرانی اختلاف است، اما عقیده من این است که دیه آنها نصف دیه مسلمان و شش هزار درهم است، اما کسانی که مخالف هستند، دیه را مساوی می‌دانند. خبر دیگر می‌گوید: احمد حنبل می‌گفت دیه مجوسی هشتصد درهم [حتی هزار درهم هم نه] است. او گفت: اصحاب ابوحنیفه و ثوری می‌گویند: دیه یهودی، نصرانی و مجوسی مثل دیه مسلمان است. [اهل الملل و الردة و الزنادقة، ص ۳۸۳]

به هر روی، کتاب خلدل ضمن آنکه اثری فقهی-اثری، یعنی فقه بر اساس مآثور و نقل‌های رسیده و البته به طور خاص درباره فتاوی احمد بن حنبل است، به برخی از پرسش‌های کلامی هم با همین روش پاسخ داده و مشتمل بر نکات تاریخی نیز است. در اینجا لازم است مجدداً تأکید شود که این احکام در بیشتر کتاب‌های فقهی مورد توجه بوده و درباره آنها بحث شده است، اما به طور نامنظم، در حالی که این اثر به دلیل اینکه به طور ویژه «فقه ملل» را یکجا مورد توجه قرار داده، شایسته توجه است؛ نکته‌ای که در این مقاله آن را مرور خواهیم کرد.

پیش از این اشاره کردیم که پیش فرض این کتاب بر اساس آنچه در آموزه‌های قرآنی، روایی و رفتاری مسلمانان عصر نخست بوده، تفاوت‌گذاشتن میان طبقات ملل از مسلمان و غیرمسلمان است. در قرآن از یهود، نصارا، مجوس و صابئین یاد شده و تفاوت‌های میان آنان گوشزد شده است. برای مثال درباره خوردن یا نخوردن طعام آنها بحث شده است. همچنین خداوند در قرآن درباره اهل کتاب نکاتی را یادآور شده و همه این اشارات یا تصریح‌ها، منبعی برای آغاز شکل‌گیری «احکام و فقه ملل» بوده است.

منبع بعدی پس از قرآن «حدیث» بود که شامل گفتار و رفتار پیامبر (ص) درباره اهل کتاب می شد و موجب توسعه بیشتر این مبحث شد. در این زمینه، حجم زیادی از احادیث، اعم از آنکه ساختگی یا اصیل باشد، ناظر به این مسئله شکل گرفته و دایره «احکام ملل» و تفاوت میان گروه های مذهبی مختلف، تعیین مرزها و بیان احکام آنان را بسیار گسترده تر کرد.

سومین منبع، برداشت ها و اجتهادات خلفای نخستین در این زمینه به ویژه عمر است. عمر که بسیاری از احکام مربوط به فتوحات و جهاد و سیر را به تناسب وضع پیش آمده برای حکام و امیران می نوشت، لازم بود درباره مجوسیان و نصارا تکالیفی را صادر کند. اینکه کدام یک از این اجتهادها با انتساب به پیامبر (ص) عمل می شد، دقیق نمی دانیم. مهم این است که اهل سنت، کلام عمر و رفتار او و صحابه را مستند شرعی تلقی می کردند. کافی است نگاهی به آثار حدیثی - اثری و به ویژه کتاب هایی مانند مصنف ابن ابی شیبیه یا عبدالرزاق بکنیم و این نکته را دریابیم. بخش بزرگی از احکام جهاد در برخورد با ملل مختلف، زاییده برداشت های خلیفه دوم است که به تدریج صورت فقهی به خود گرفت.

اما جنبه های تاریخی در این کتاب بسیار حائز اهمیت است. برخی از پرسش ها نشانگر تفکر موجود در جامعه نسبت به مسئله فقه ملل است. اگرچه برای بسیاری از پرسش ها، جواب های مشخصی است که از سوی علمای در خدمت قدرت های حاکم ارائه می شد، این مسئله مانع از بین رفتن دیدگاه های مخالف در جامعه نبود. در این مورد توجه به نخستین سؤالی که از احمد بن حنبل می شود جالب است. شخصی از او سؤال می کند: آیا یهود و نصارا از امت محمد هستند؟ سائل می گوید: برخی در این باره اختلاف کرده اند. احمد از این سؤال عصبانی شد و آن را نفی کرد و در پاسخ گفت: آیا واقعاً کسانی بوده اند که یهود و نصارا را از «امت محمد» بدانند؟ (ص ۵۴-۵۶) این نمونه های ولو اندک، در تاریخ فقه بسیار مهم هستند.

نظم این اثر چنان است که در قالب چند کتاب [به معنای بخش] و هر کدام شامل چندین باب و در قالب سؤال و جواب [استفتاء] مسائلی را ارائه کرده و به آنها پاسخ داده است.

بخش نخست کتاب، عنوان بخش یا همان کتاب ندارد، اما ابواب آن عمدتاً درباره اهل ذمه، شامل نصرانی ها و یهودیان در امور مختلف است. شماری از موارد پرسش درباره تکلیف کودکان آنهاست که جدای از پدر مسلمان می شوند. این موارد اغلب به شرایطی اشاره دارد که در جنگ ها پدید آمده است. در لابه لای این موارد، نکات و پرسش های قابل تأملی وجود دارد. آیا می توان قرآن را به عنوان «گرو» در اختیار یک نصرانی گذاشت؟ (ص ۱۲۰) حکم نصرانی ای که بخواهد تعلیم قرآن ببیند چیست؟ (ص ۱۲۰) آیا مسلمانان می توانند در جشن اعیاد مشرکان شرکت کنند؟ (ص ۱۲۱) حکم ازدواج اهل ذمه با مسلمانان چیست؟ (ص ۶۴) تکلیف بچه هفت ساله یا ده ساله اهل کتاب که

مسلمان شود چیست؟ (ص ۱۰۶ و ۱۰۸) درباره اخراج یهود و نصارا از جزیره العرب چه حکمی وجود دارد؟ (ص ۱۲۶) اگر مسلمانی زن یهودی و نصرانی داشت، تکلیف غسل زن برای عادت ماهانه اش چیست؟ (ص ۱۱۴)

کتاب بعدی «الزکاة» است که طبعاً برای اهل کتاب عنوان جزیه به کار برده می شود. این کتاب شامل پرسش هایی از این دست است که آیا می توان از محل زکات به فرد یهودی و نصرانی کمک کرد؟ (ص ۱۳۰) بخشی از سؤالات نیز درباره جزیه و مسائل آن است. (ص ۱۶۴-۱۸۲) بخشی زیادی از سؤال ها نیز درباره گرفتن عشریه، تکلیف چهارپایان اهل ذمه، امکان زیادت و نقصان در جزیه (ص ۱۶۹) و شماری دیگر از مسائل مربوط به پرداخت های مالی آنهاست.

کتاب بعدی «البیوع» است (ص ۱۸۵) که شامل احکام خرید و فروش در ارتباط با «ملل» مختلف اعم از اهل ذمه و دیگران است. سؤالاتی مانند اینکه خرید و فروش با اهل ذمه، مشارکت تجاری با آنان، مضاربه و شفعه با اهل ذمه، به کارگرفتن افراد یهودی و نصرانی در امری از امور مسلمین، (ص ۱۹۵) مسلمانی که خودش را اجیر اهل ذمه کرده یا خانه اش را به او اجاره داده چه حکمی دارد؟ (ص ۱۹۸) قضاوت میان اهل ذمه چگونه است؟ (ص ۲۰۳) اگر مردی بمیرد و فرزندان مسلمان و نصرانی داشته باشد، تکلیف هر کدام چیست؟ (ص ۲۲۷) آیا شهادت ذمی برای رؤیت هلال قابل قبول است؟ (ص ۲۲۷)

کتاب بعدی «نکاح» است. (ص ۲۲۹) این کتاب شامل تأیید شرعی روش زناشویی مرسوم در همه ادیان (ص ۲۳۵) است و اینکه باید نصرانی با نصرانیه بدون مهر ازدواج کنند. (ص ۲۳۹) نیز شامل حکم ازدواج با زنان اهل کتاب، میجوسیات و مشرکان بت پرست و کسانی است که کتاب ندارند. (ص ۲۴۰)

کتاب بعدی «طلاق» است که چند مسئله درباره ایلاء، متعه، ظهار، عده و لعان در آن بحث شده است.

کتاب بعدی «الجنائز» است. (ص ۲۹۱) در این کتاب درباره مواردی مانند حکم عیادت مریضی که از اهل کتاب باشد، نیش قبور مشرکان، (ص ۲۹۳) غسل دادن مسلمان توسط ذمی، زن بارداری که جنین او مسلمان است و خودش از دنیا می رود، (ص ۳۰۲) مشرکی که وصیت می کند همه اموالش را صدقه بدهند، (ص ۳۰۶) نصرانی که وصیت می کند اموالش را برای فقیران مسلمان هزینه کنند، اما خودش برادرانی دارد (ص ۳۰۷) و موارد دیگر بحث شده است.

کتاب بعدی «السیر» یا همان کتاب الجهاد است. (ص ۳۱۷) در این کتاب سؤالاتی از این دست مطرح شده که آیا ذمیانی که همراه مسلمانان با دشمن بجنگند، سهمی از غنائم خواهند گرفت؟ اگر

فرد ذمی همراه مسلمانان اسیر شد، می شود برای او فدیة داد و آزادش کرد؟ (ص ۳۲۰) حکم استخدام غلامان اهل ذمه برای مسلمانان (ص ۳۲۹) چیست؟

کتاب بعدی «عتق» و کفارات و ایمان و شهادات است. در این کتاب در این باره سؤال می شود که آیا می توان فرد یهودی و نصرانی را به عنوان کفاره آزاد کرد؟ آیا از روی استحباب می شود یهودی و نصرانی را آزاد کرد؟ (ص ۳۳۱)

کتاب بعدی «الحدود» است. (ص ۳۳۹) در این کتاب درباره حکم کسی که درباره رب (پروردگار) مطلبی می گوید که گویی آن را تکذیب می کند، سؤال شده است. همچنین درباره حکم کسی که شتم النبی (ص) می کند، یهودی ای که مسلمانی را قذف می کند، مسلمانی که یهودی یا نصرانی را قذف می کند، فرد ذمی که به زنی مسلمان تجاوز کند، فرد ذمی که از دینی به دین دیگر می رود یا زندیق می شود، (ص ۳۵۲) رجم یهودی و یهودیه توسط پیامبر، حکم ذمیانی که شرب خمر علنی دارند و نصرانی مسلمان شده ای که هنوز خمر و خوک دارد سؤال شده است. (ص ۳۷۰)

کتاب بعدی «دیات» است. (ص ۳۸۳) این کتاب مشتمل بر موارد گوناگونی است، مانند رد نظر کسانی که دیه مسلمان و ذمی را برابر می داند، حکم ذمی وقتی عمداً کشته می شود، (ص ۳۸۹) دیه فرد مجوسی، حکم نصرانی ای که یکی از مجوسیان را کشته است، حکم نصرانی ای که نصرانی دیگری را کشته است، فرد ذمی که مسلمانی را کشته است، (ص ۴۰۱) احکام جراحات اهل ذمه، مجوس و مسلمان. (ص ۴۰۲)

کتاب بعدی «فرائض»، یعنی ارث است. در این کتاب از احکام ارث صحبت شده و اینکه مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد (ص ۴۰۵) یا اینکه فرد ذمی که می میرد و وارث ندارد، تکلیف مالش چیست؟ (ص ۴۰۸)

کتاب بعدی «الفتوح» است. (ص ۴۲۱) در این بخش بحث بر سر این است که حکم بناهای نصرانی که می سازند، اما بر سر آنها مصالحه ای صورت نگرفته چیست؟ تکلیف کلیساها چیست؟ باید تخریب یا حفظ شوند؟ تکلیف صلیب ها و زینت هایی که زنان نصرانی دارند، چیست؟ آیا مسلمانی می تواند زن نصرانی خود را از اموری مانند استفاده از زینت های مسیحی منع کند؟ (ص ۴۳۰)

کتاب «العقیقه» که یک مسئله دارد و آن هم درباره ضیافتی است که اهل ذمه باید برای سربازان مسلمان ترتیب دهند. (ص ۴۳۵) در این باره در ادامه سخن خواهیم گفت.

کتاب بعدی «الذبائح» است. (ص ۴۳۷) در آغاز درباره حکم تسمیه و بسم الله گفتن بر آنچه آنان ذبح می کنند صحبت کرده است. همچنین درباره مواردی مانند: حکم شستن ظرف های اهل

کتاب، حکم ذبیحه اهل کتاب برای اعیاد و کلیساهایشان، (ص ۴۴۴) کراهت غذای حبشیان، (ص ۴۴۷) احکام ذبح و ذبیحه مجوسیان، حکم شستن دیگ‌ها و ظروف مجوسیان، اندر کراهت غذای مجوسیان. (ص ۴۵۱)

کتاب بعدی «الادب» است. (ص ۴۵۵) در اینجا بیشتر از مناسبات اخلاقی و رفتاری با اهل ملل بحث می‌شود. برای نمونه بابتی در التُّصَح (نصیحت کردن) دارد (ص ۴۵۵) و بحث‌های دیگری مانند: بحث سلام کردن به اهل ذمه و چگونگی آن، مصافحه کردن با اهل کتاب، (ص ۴۶۳) چگونگی نامه نوشتن به اهل کتاب و اینکه آغاز نامه چطور باشد، (ص ۴۶۷) احکام مجوس و اندر انکار اینکه آنان «کتاب» داشته‌اند، (ص ۴۶۸) منع مجوسیان از ربا در میان مسلمانان، (ص ۴۷۲) مجوسی که با دختری از اهل کتاب ازدواج کند (ص ۴۷۵) و احکام ارث مجوسی. (ص ۴۸۱) چنان‌که از عناوین آشکار است، در اینجا بیش از موارد دیگر از مجوسیان و به عبارتی ایرانیان سخن گفته است. (تصفحه ۴۸۴)

کتاب بعدی «الرده» است. کتابی که در موسوعه‌های فقهی متأثر از وضعیت ترکیبی جهان اسلام در همزیستی بین مسلمانان و اهل ملل آمده است. اول از روایت رسول (ص): «من بدل دینه فاقتلوه» یاد شده است. اینکه چطور فرد را توبه می‌دهند و احکام ارتداد شوهر یا زن، مسائل ارث، عدم اجازه قتل زن مرتد، حکم مردی که به دارالحرب فرار می‌کند و بعد از مدتی برمی‌گردد و مسائل دیگر بیان شده است. (ص ۴۸۵-۵۰۹) همچنین مباحثی مانند مرد شدن غلامان، مردی که حج بجا آورد و بعد مرتد شود، شفعه مرتد، میراث مرتد، (ص ۵۱۶) احکام زنادقه، نقد سخن کسی که می‌گوید از زندیق هم می‌شود جزیه گرفت (ص ۵۲۷)، احکام ساحران و جادوگران و کاهنان، تارک الصلاة، تارک الصیام (ص ۵۴۶) و تارک الزکات آمده است. (ص ۵۵۲) در این بخش کتاب تمام می‌شود.

مرور بر داده‌های کتاب الادب

چنان‌که اشاره شد، بخشی از احکام فقهی ملل در حوزه ادب و مناسبات بین مسلمان و ذمی است. اینها باورهای احمد بن حنبل بر اساس احادیثی است که به او رسیده است. البته هر انسانی در خروجی‌های فکرش اجتهاد هم می‌کند، اما اینجا باید توجه داشته باشیم که پیش فرض‌های احمد بن حنبل احادیث است. در این باب، نخستین مسئله این است که چون پیامبر فرموده: «و التُّصَح لکل مسلم»، نتیجه این است که مسلمان نباید ذمی را نصیحت کند، اما ذمی می‌تواند مسلمان را نصیحت کند! (ص ۴۵۵) برداشت او از آیه ۳۱ نور هم این است که زنان مسلمان نباید. یا بهتر است. خمار خود را در برابر زنان ذمی از سر بردارند. (ص ۴۵۶) فقهای شام، مانند مکحول این را که قابل زن مسلمان یهودیه یا نصرانیه باشد، مکروه می‌دانستند. بوسیدن زن مسلمان توسط زنان یهودی و مسیحی هم درست نیست. (ص ۴۵۷) عمر نامه‌ای به مسلمانان اهل شام نوشت و گفت:

اجازه ندهید زنان آنها وارد حمام‌هایی که زنان مسلمان هستند بشوند. (ص ۴۵۸) همچنین سؤالی پرسیده شده که آیا زن مسلمان می‌تواند بچه یک مجوسی را در برابر پاداش شیر بدهد؟ پاسخ داده شده: چیزی در این باره به آنها نرسیده است، اما «فیه شنعة»، یعنی کار بدی است! (ص ۴۵۸) در این بزنگاه‌ها می‌شود مدل اجتهاد در این مسائل را هم به دست آورد. در بیشتر موارد، حکم مجوس سختگیرانه‌تر از مواردی است که درباره زمین یهودی و نصرانی وجود دارد. (ص ۴۵۸-۴۵۹)

اما ادب معاشرت که نخستین آن سلام کردن است. احمد بن حنبل می‌گوید دلش نمی‌خواهد «لایعجبنی» مسلمانی که به ذمی می‌رسد اول سلام کند، حتی وقتی که برای حاجتی نزد او رفته است [و به او نیاز دارد]. گویا مستند این حدیث رسول (ص) است: «ولا تبدأوهم بالسلام». ابن حنبل می‌گوید: اگر سلام کردند، فقط بگویید «علیکم». (ص ۴۶۰) وقتی هم در راه به آنها می‌رسید، «اذا لقیته فی طریق فلا توسع له»: راه را برایش فراخ نکنید. (ص ۴۶۰) وقتی با یک فرد یهودی در مسیری برخورد می‌کنید، «فاضطروهم الی اضیقها». (ص ۴۶۱) اگر گروهی از مسلمانان و ذمیان هستند، سلام بکنید، اما در پاسخ سلام، تنها مسلمانان را نیت کنید. (ص ۴۶۲) از احمد بن حنبل درباره سلام کردن مسلمان بر خویش ذمی‌اش سؤال کردند. گفت: ابتدای به سلام نکنند فقط [به فارسی] بگوید: اندر آیم؟ این را احمد بن حنبل به فارسی گفت: اندر آیم، ادخل؟ (ص ۴۶۲-۴۶۳) به نظرم دلیل بر این است که احمد بن حنبل فارسی را می‌دانسته است.

اما درباره مصافحه با ذمی پرسیده‌اند. احمد بن حنبل در این باره گفته است که از آن کراهت دارد و بهتر است این کار را نکنند؛ (ص ۴۶۳) چون این کار نوعی تعظیم آنهاست، در حالی که ما مأمور به تذلیل هستیم، (ص ۴۶۴) اما چون پیامبر برخی از اهل کتاب را با کتفه صدا زدند، این کار در برخورد با اهل کتاب جایز است. نمونه آنکه پیامبر به اسقف نجران گفتند: یا ابا الحارث؟ (ص ۴۶۴) از آنجا که پیامبر نامه به مشرکان نوشته و یاد خداوند در آن بوده، نامه نوشتن به مشرکان و طبعاً اهل کتاب که ذکر خدا در آن باشد، بدون اشکال است، (ص ۴۶۶) اما فروش لباسی که روی آن نام خداست، به اهل ذمه کار خوبی نیست. مستند این حکم این است که از رسول نقل شده که مسافر، همراه خود قرآن را به سرزمین دشمن نبرد. (ص ۴۶۶) به این نمونه اجتهادها توجه کنید. در نامه نوشتن به یهودی یا نصرانی هم نوشته شود: «سلام علی من اتبع الهدی، اما سلام کلی نوشته نشود». (ص ۴۶۷) اینکه برای یک مرد مشرک گفته شود: «انه رجل عاقل» درست نیست. آنها فاقد عقل هستند. (ص ۴۶۷)

احمد بن حنبل این مطلب را قبول نداشت که مجوسی‌ان صاحب «کتاب» و در واقع در زمره «اهل کتاب» هستند. گویا همان وقت کسانی بودند که این عقیده را داشتند، اما احمد سخن آنان را رد می‌کرد. آنچه به گفته وی اتفاق افتاد، این بود که عمر با شهادت عبدالرحمن بن عوف که [از قول رسول] گفت: «در امر گرفتن جزیه از مجوس، همان سنت اهل کتاب اعمال شود»، دستور داد تا چنین

شود. همچنین در جای دیگری می‌گوید که خوردن ذبیحه مجوس حلال نیست، چنان‌که نکاح با آنان هم جایز نیست. دیه آنها هم سیصد درهم [در برخی نقل‌ها هشتصد درهم آمده، ص ۳۹۲ و دیه مجوسیه چهارصد درهم، ص ۳۹۴، در حالی که دیه یک مسلمان شش هزار درهم بوده] است. احمد حنبل می‌گفت: دین آنها نجس «قذر» است. (ص ۴۶۸) از ابن عباس هم نقل شده است که وقتی پیامبرشان درگذشت، «کتب لهم الشیطان المجوسیه» شیطان برای آنها مجوسیت را نوشت! (ص ۴۶۹) احمد بن حنبل بر خلاف عده‌ای دیگر از فقهای سنی، برخورد با مجوس را از این نظر که مانند مشرکان نباشند. تنها در امر جزیه می‌داند، نه اینکه «اهل کتاب» باشند و مثلاً ذبیحه آنها [از نظر اهل سنت] و نکاح با آنان جایز باشد. (ص ۴۶۹-۴۷۰)

حدیث بجاله که در این مورد استناد می‌شود، مربوط به شخصی به همین نام است که زمان عمر از عمال او بوده و نامه‌ای از او را گزارش کرده که در آن گفته است:

ساحران را بکشید و جلسات مجوس را که زن و مرد در آن حضور دارند، جدا کرده و مانع از زمزمه آوازخوانی آنان در این جلسات. شوید؛ و تأکید می‌کند که با شهادت عبدالرحمن بن عوف دستور داد که در گرفتن جزیه، همان طور که با اهل کتاب عمل می‌شود، با اینها هم برخورد شود. [سنن الکبریٰ بیهقی، ۸ / ش ۱۷۱۲۲]

به هر روی، تفاوت «مجوس» با «اهل کتاب» به ویژه در امر «خوردن ذبیحه» و «نکاح» آشکار است.

و المجوس صولحوا علی أداء الجزیه، فما کان سوی ذلک قتلوا. (ص ۴۷۱)

از احمد بن حنبل درباره فردی مجوسی سؤال کردند که در کوچه‌ای ساکن است که راه دیگری ندارد. او آنجا نشسته و به طور آشکار مشغول رباخواری از مسلمانان است. به او می‌گویند از اینجا برو، اما مردی که صاحب آن خانه است، می‌گوید او با ایتماش در آنجاست و من نمی‌توانم او را بیرون کنم. آیا ما می‌توانیم او را بیرون کنیم؟ گفت: آری، او را به حالش رها نکنید. (ص ۴۷۱)

از احمد حنبل درباره مجوسیه‌ای سؤال کردند که همسر برادر یا پدرش است! همسرش او را طلاق داده یا می‌میرد. او برای گرفتن مهریه‌اش از مسلمانان استمداد می‌کند. احمد پرسید: شوهر وی مسلمان بود؟ گفتند خیر. گفت: مهریه‌ای ندارد. (ص ۴۷۶)

مرد مجوسی که مسلمان شود، باید از زنش که همچنان مجوسی است جدا شود. مهریه زن هم باید پرداخت و از او جدا شود. (ص ۴۷۴) البته اگر هنوز دخول نکرده، مهریه‌ای به او تعلق نخواهد گرفت.

درباره اینکه آیا مسلمانان به روابط خانوادگی میان ملل دیگر هم نظری دارند یا خیر؟ از احمد بن حنبل درباره مردی مجوسی که زنی نصرانی گرفته سؤال شد. او گفت: باید سلطان بین آنها جدایی

بیندازد. علت را پرسیدند، گفت این منشأ فساد است؛ چون ذبیحه اهل کتاب برای ما حلال است، اما ذبائح مجوس خیر (ص ۴۷۵) و لابد در صورت ازدواج آنها تکلیف مسلمانان نامشخص است. البته کسانی هم فتوایشان این بود که در این کار، یعنی اینکه اگر بین ملل، مانند یهودی و نصرانی و مجوسی نکاحی صورت گیرد، نباید مداخله کرد.

صید مجوسی هم اگر مرده باشد و برای مسلمانی بفرستد، نمی شود استفاده کرد، مگر آنکه صید هنوز زنده باشد و او را با تذکیه حلال کنند. (ص ۴۷۶) البته استفاده از سگ مجوسی برای صید اشکال ندارد. برخی از همین هم کراهت داشتند. (ص ۴۷۸) احمد بن حنبل نه تنها صید بزی، بلکه بخری مجوس را هم به دلیل اینکه «لیست لهم ذکاة» تذکیه ندارند، حلال نمی دانست. در برخی از نقل ها خوردن ماهی و ملخ را مجاز می دانست، بر خلاف خوردن ذبائح که حرام بود. مقصود صیدی است که توسط سگ صید شده یا صیدی که توسط پرنده به دست آمده و معمولاً با ذبح به سرانجام می رسد. به عبارت دیگر چون ماهی و ملخ را ذبح نمی کنند ایرادی ندارد. (ص ۴۸۰) در هر حال گویا دو فتوا داشته، اما بیشتر دومی از او نقل شده است.

از احمد درباره ارث مجوس سؤال شد. گفت: «میراث المجوس یقسم علی مثل میراث المسلمین». البته مشکل از نظر او مواردی بود که خواهر و برادر در نکاح هم بودند یا موارد مشابه که ارث اینها را هم توضیح می دهد. (ص ۴۸۲) با این مسئله کتاب الادب تمام می شود.

شبا شباً = لیلة لیلة

یکی از احکام ملل که ذیل «کتاب العقیقه» آمده این است که اهل ذمه و کسانی که جزیه می پردازند، باید عرب های مسلمان مسافر را به عنوان مهمان بپذیرند و یک شبانه روز از ایشان پذیرایی کنند. اختلاف نظرها در سایر کتاب ها تا سه شبانه روز هم هست. این شرط عمر بعدها به صورت حکم ثابت شرعی در احکام ذمیان درآمد. این موارد بسیار فراوان است که با وجود آنکه نه در قرآن و نه حدیث نبوی شاهدهی ندارد، اما به صرف اینکه سنت خلیفه است، شرعی و ابدی هم شده است.

در منابع دیگر نوشته اند که عمر برای نصارای شام و جزیره سه روز مهمانی را شرط کرد، در حالی که بر نصارای سواد عراق یک شبانه روز را شرط کرد؛ زیرا از نظر مالی وضع پایین تری داشتند [و عمر (رضی الله عنه) لم یشرط علی طائفه معینه، بل شرط علی نصاری الشام و الجزیره و غیرهما، ففی شرطه علی نصاری الشام و الجزیره ضیافه ثلاثه ایام لیسارهم و إطاقتهم ذلک. و أما نصاری السواد فشرط علیهم یوماً و لیله، لأن حالهم کان دون حال نصاری الشام و الجزیره. فکان عمر رضی الله عنه یراعی فی ذلک حال أهل الکتاب؛ کما کان یراعی حالهم فی الجزیه و فی الخراج].

و آمده است که عمر نوع غذا و دادن علوفه را شرط نکرد و این مسئله در هر مورد به عرف آن قوم و وضع

آنها مربوط می شود.

اما چهار روایتی که در کتاب احکام الملل خلال آمده به این شرح است:

۱. خلال می گوید: محمد بن علی مرا روایت کرد از مهنا که از احمد بن حنبل درباره حدیث ابن ابی لیلی پرسید: «عمر بر اهل سواد و اهل جزیه، یک شبانه روز را معین کرد». مهنا گوید: از احمد پرسیدم: یک شبانه روز یعنی چه؟ گفت: اینکه باید مهمان داری کنند. (ش ۱۰۰۲) (ص ۴۳۵-۴۳۶)

۲. خلال گوید: محمد بن علی گفت: به احمد گفتم [این روایت را که] «عمر بن خطاب یک شبانه روز را بر اهل سواد و اهل جزیه معنی کند. گفت: وقتی ما بر آنان ولایت می یافتیم، می گفتند: شبا شبا! از احمد پرسیدم: یک شبانه روز یعنی چه کار کنند؟ گفت: [باید] مهمان داری می کردند.

پرسیدم: شبا شبا یعنی چه؟ احمد گفت: شبا شبا به فارسی، یعنی لیله لیله. (ش ۱۰۰۳) [شاید مقصودشان این بود که فقط شب نزد آنان بمانند؛ چون روز سر کار و زندگی خود هستند.] این هم نشان می دهد احمد بن حنبل فارسی می دانسته است.

۳. خلال گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: پدرم از وکیع و او از هشام، او از قتاده، او از حسن از احنف بن قیس روایت کرد: «عمر بر اهل ذمه یک شبانه روز را شرط کرد. نیز اینکه پل ها را اصلاح کنند و اینکه اگر مردی از مسلمین میان آنان کشته شد، باید دیه او را بپردازند».

۴. خلال گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: پدرم از وکیع از ابی اسحاق از حارثه بن مضرب نقل کرد: عمر بر ذمیان شرط کرد تا یک شبانه روز مهمان داری کنند، اما اگر مسافران به دلیل باران یا بیماری نتوانستند حرکت کنند، دور روز از آنان پذیرایی کنند و اگر بیشتر ماندند، از اموال خودشان خرجشان را متکفل شوند. (ص ۴۳۶)

احکام فقهی زناده

می توان از ملل رسمی و غیررسمی سخن گفت. اهل کتاب عنوانی است برای یهود و نصارا که تکلیفشان روشن است. درباره صابئین و مجوس هم اگرچه قدری ابهام وجود دارد، به هر حال رسمی هستند. ابهام به این معنا که صابئین به دلیل بزرگداشت شنبه در زمره یهود هستند یا خیر و درباره مجوس این پرسش مطرح بود که آیا اساساً در همه احکام در شمار «اهل کتاب» هستند یا تنها در امر جزیه؟ درباره بت پرستان یا مشرکان هم تقریباً تکلیف روشن بود. روشن است که مسلمانان بعدها با گروه های دیگری هم برخورد داشتند. درست مانند اینکه وقتی با مجوس روبرو شدند، باید مسئله آنها را حل می کردند. در این زمینه باید در تاریخ مسلمانان، به ویژه در وقایع مربوط به فتوحات مواردی را یافت. پیدایش برخی از دین ها یا شبه دین های تازه هم معمولاً این سؤال را برای فقیهان تازه می کرد؛ چنان که در ایران در روزگار

اخیر، داستان بهائیت یک چنین مسئله‌ای را داشته و هنوز هم دارد.

اما در داخل مسلمانان تکلیف «زنادقه» چه بود؟ دهریه، فلاسفه، حکما و تعابیری شبیه به این که از دید فقیهان، بی‌دین‌هایی بودند که در امتداد زنادقه به شمار می‌آمدند. تکلیف این‌ها چه بود؟

ابوبکر خلیل احکام زنادقه را ذیل احکام مرتدین می‌آورد. مرتدین کسانی هستند که با داشتن یا نداشتن سابقه دین دیگر به اسلام گرویده و حالا به دلایلی از آن برگشته‌اند. (ص ۴۸۵-۵۲۳) ارتداد بابتی است که در تمام دوره اسلامی در تمام مجموعه‌ها و موسوعه‌های فقهی آمده است.

اما زندیق کیست؟ در این باره اختلاف نظر است و می‌دانیم که غزالی کتابی با عنوان فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة نوشته است. در آنجا زندقه مطلقاً را «انکار اصل معاد» و انکار «صانع» عالم می‌داند، (فیصل التفرقة، ص ۵۸-۵۹، تصحیح محمود بیجو، دمشق ۱۹۹۲م) اما غالباً افرادی هم که استدلال‌های فلسفی دارند، ولو با تأویل به خدا و معاد باور داشته باشند، از دید کسانی چون غزالی زندیق به شمار می‌آیند، به ویژه اگر به «قدم عالم» یا «قدم ماده» باور داشته باشند. غزالی اعتقاد دارد که در حوزه فروعاً به جز انکار یک اصل دینی که متواتر از رسول (ص) رسیده باشد، مسئله دیگری باعث کفر نمی‌شود و همان هم اگر خطای تأویلی در آن رخ داده باشد، موجب کفر نمی‌شود، مانند مباحث امامت و احوال صحابه که در این دسته جای می‌گیرد. (همان، ص ۶۲) به هر روی این نوع زندقه، کفر در حوزه اصول اعتقادات است.

در متن ما آمده است: زندیقان کسانی هستند که به لباس اسلام درمی‌آیند، اما بر دینی جز آن هستند. (ص ۵۲۴) به این ترتیب ممکن است زندیق شهادتین را بگوید و در ظاهر خود را در سلک مسلمانان به شمار آورد، اما فقه‌های مخالف با زندقه کاری به ادعای وی ندارند و اگر کسی را بر اساس برخی از ادعاهای وی زندیق دانستند، حکم خود را جاری می‌کنند. به عبارتی از نظر آنان زندقه نوعی «دین مکتوم» است و به همین دلیل توبه بردار نیست. (الخلافاً، طوسی، ج ۵، ص ۳۵۳) توبه درباره کسی مصداق دارد که مثلاً مسیحی شده و حالا برمی‌گردد و مجدداً مسلمان می‌شود.

درباره فرد مرتدی که به یکی از ملل رسمی پیوسته، این حکم وجود دارد که می‌شود او را توبه داد، اما زندیق را به هیچ وجه نمی‌شود توبه داد: «الزندق لا یستتاب». این سخن احمد بن حنبل است. (ص ۵۲۴) احمد می‌گفت کسی که هم نماز می‌خواند، هم روزه می‌گیرد [و در واقع زندیق است]، چطور توبه داده شود؟ (ص ۵۲۴) البته اگر از سخنانشان برگردند، از آنان قبول می‌شود، اما بحث توبه در کار نیست و در صورتی که از آراءشان بنگردند، راهی جز شمشیر نیست. (ص ۵۲۴-۵۲۵) در این مورد به سیره امام علی (ع) در برخورد با شماری که زندیق بودند، استناد می‌شود و آن سوزندان آنهاست. در این خبر آمده است که آنان هم از بیت المال بخشش می‌گرفتند، هم با مسلمانان نماز می‌خواندند و

هم بت می پرستیدند.

ضمن روایت شماره ۱۳۳۴، این خبر به دو صورت نقل شده است. در یک نقل آمده که توبه داده نشدند و در خبر دیگری آمده که آنان را توبه دادند. (ص ۵۲۵) در بررسی مستقلی که این بنده خدا در مقاله‌ای کرده، روایت مزبور، یعنی احراق این افراد غیرقابل قبول خوانده شده است. (مقالات و رسالات تاریخی، دفتر اول، مقاله ۲۵، ص ۷۷۱-۷۸۰) در این بحث، اخباری درباره توبه دادن توسط عثمان و علی (ع) و معاذ و ابوموسی اشعری در موارد مشابه گزارش شده است. (ص ۵۲۶)

با این حال در خبر دیگری آمده است که یک بار در برخورد با مسلمانی که مرتد شده و به دین نصارا گرویده بود، وقتی آن شخص به گناه خویش اعتراف کرد و تقاضای توبه کرد او را توبه دادند، اما درباره گروهی از زندا که از اسلام برگشته بودند، ولی برگشت از اسلام را انکار کردند، در حالی که شواهد گواهی می‌داد که مرتد شده‌اند، آنها را توبه ندادند. علت تفاوت این دو مورد را سؤال کردند، فرمود: مورد اول اقرار کرد و به همین دلیل توبه داده شد، اما در مورد دوم اینها نپذیرفتند و اقرار بر ارتداد و بازگشت از آن نکردند تا آنکه شاهد و گواه بر ارتدادشان اقامه شد، پس توبه داده نشدند. (ص ۵۲۷) (به روایات شیعی هم در این باره می‌توانید مراجعه کنید: من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۲)

از احمد حنبل درباره جزیه گرفتن از زندا که سؤال شد و او اظهار شگفتی کرد. او در این باره این نظر را داشت که باید گردن آنان رازد و اینکه چنین چیزی در اسلام وجود ندارد که بشود از آنان جزیه گرفت. (ص ۵۲۷) آخرین نکته هم این است که اموال زندیق را، لابد پس از کشتن، باید به بیت‌المال مسلمانان ببخشند. (ص ۵۲۸) البته نظری هم درباره واگذار کردن آن به فرزندان مسلمانان هست.

روشن است که این بخش، عمدتاً احکام زندیق به اعتبار توبه دادن و ارتداد و قتل بود، و آلامسائلی که باز به زندا که مربوط باشد، در برخی از ابواب دیگر هم هست. برای مثال در منابع از خرید و فروش کتاب‌های زندا که هم بحث می‌شود که حکم در ممنوعیت آنها داده شده است. (المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، ص ۳۰)

احکام ساحران و کاهنان هم اغلب در کنار احکام زندا که بحث می‌شود، (ص ۵۲۹-۵۳۴) اما اینکه بخواهیم آنان را هم در شمار «ملل» بیاوریم، دشوار به نظر می‌رسد.

نتیجه

مسئله فقه ملل به معنای احکام ملت‌های غیرمسلمان که در میان مسلمانان زیست می‌کنند، از جمله با عنوان مشابهی مانند احکام اهل ذمه، گرایش جالبی در حوزه پژوهش‌های فقهی و تاریخ فقه و هم‌زمان بحث ملل و نحل است. این بحث جذاب به دو صورت مطرح شده است. شکل غالب آن

در کتاب‌های فقهی به صورت پراکنده است و صورت دوم به صورت متمرکز چنان‌که در کتاب ابوبکر خلیل و البته با تمرکز برگردآوری آرای احمد بن حنبل آمده است. در این بحث می‌توان به جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی افزون بر فقهی و دینی توجه داشت و عناصر و مؤلفه‌های جوامع اسلامی را در این زمینه روشن کرد. نقش سیاست در شکل‌گیری مسائل فقهی در این حوزه دارای اهمیت زیادی است که ضمناً می‌تواند ماهیت برخی از فتاوا را روشن کند. به طور کلی شاید بتوان این ایده را مطرح کرد که می‌توان فقه ملل را به صورت یک گرایش در مطالعات فقهی مطرح و آن را به صورت متمرکز بحث و بررسی و حتی تدریس کرد.